
چگونگی استفاده عارفان از حدیث «الفقر فخری» و رویارویی محدثان با این روایت

احمد خالدی*

◀ چکیده:

در بسیاری از متون عرفانی عبارت «الفقر فخری و به افتخر»؛ به عنوان سخنی از حضرت رسول، صلی الله علیه و آله وسلم، گزارش شده و کهن‌ترین نقل این روایت نیز در منابع عرفانی است. بسیاری از نویسندگان عارف، هنگام بحث درباره موضوع «فقر» از این سخن سود جستند؛ اما در منابع روایی به‌ویژه کتبی که درباره روایات جعلی نوشته شده است، این سخن را به عنوان حدیثی جعلی و منسوب به حضرت رسول «ص»، معرفی کرده‌اند؛ زیرا برای آن سلسله‌سندی متقن گزارش نشده و گویا پیدایی آن در منابع اسلامی، سده پنجم هجری باشد.

نوشتار حاضر نگاهی است به چگونگی کاربرد و تغییر این سخن در منابع عرفانی و همچنین دیدگاه حدیث‌پژوهان درباره آن.

◀ **کلیدواژه‌ها:** فقر عرفانی، متون عرفانی، متون روایی، حدیث جعلی.

درآمد

کمابیش در همه متونی که درباره اصول عرفان و تصوف نگاشته شده، سخن گفتن از «فقر»، صفحاتی را به خود اختصاص داده است. با توجه به تاریخ عرفان و تصوف اسلامی، روشن می‌شود که مفهوم فقر دچار بسط شده است. در قرون اولیه اسلامی که تصوف بیشتر شکلی زاهدانه داشته است، فقر به عنوان رکن اساسی زهد شناخته می‌شد و این گونه شیوه اندیشه زاهدانه در زندگی بسیاری از عرفای قدیم، بارز است (نک: طباطبایی و صادق زاده، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۲)؛ کسانی چون: معروف کرخی (د. ۲۰۰)، حارث محاسبی (د. ۲۴۳ق)، سری سقطی (د. ۲۵۳ق)، جنید بغدادی (د. ۲۹۸ق). به علاوه مطالعه کتاب‌هایی که در مقامات عارفان (مانند تذکرة الاولیای عطار نیشابوری) نگاشته شده است، برای اثبات این مدعا مفید خواهد بود.

در قرن سوم هجری به بعد که دوران اوج شکوفایی عرفان اسلامی و تفکیک عرفان به دو مکتب بغداد و خراسان است؛ فقر، مفهوم دیگری یافت و به عنوان شرط اصلی عبودیت مطرح گردید. از این دوره به بعد، فقر علاوه بر مفهومی عملی، مفهومی نظری نیز به خود گرفت و در کتب عرفانی به عنوان یکی از مقامات سلوک درباره آن بحث شد (نک: کاشانی، عبدالرزاق: ۱۳۸۵، ۶۶۹-۶۷۳؛ سراج: ۱۹۱۴، ۴۹-۵۷) که در برخی از آن‌ها از اصطلاحات «الفقر التام»، «فقر الغنی»، «فقر الغنی»، «فقر الرضی و السخط» و «فقر الفقر» یاد شده است (قاشانی: ۱۴۲۵، ۳۵۳-۳۵۵).

شاهد بر این مدعا - یعنی گذر از فقر زاهدانه و روی کردن به فقر عارفانه - سخن محمود عابدی است. وی می‌نویسد: «در نخستین متون صوفیانه فارسی، شرح تعرف مستملی بخاری و کشف المحجوب هجویری، گاهی از آن به (فقر) فقر اضطراری و فقر اختیاری تعبیر می‌شود؛ اما غالباً در نظام فکری مؤلفان صوفیه مانند شاعران عارف، آن مقام دیربایی است که با فنا درمی‌آمیزد و رسیدن به آن در گرو گذار از

مقامات بسیار است» (عابدی، ۱۳۸۶: ۷). از این رو، عطار (د. ۶۲۷ق) هفتمین وادی سلوک را فقر آمیخته با فنا می‌شناساند و می‌سراید:

بعد از این وادی فقر است و کی بود اینجا سخن گفتن، روا
عین وادی فراموشی لنگی و کبری و بیهوشی بود
(عطار، بی‌تا: ۱۷۶)

در دیدگاه عارفانی این چنین، فقر همان فنای ذاتی است (کاشانی، عزالدین، ۱۳۸۵: ۲۶۳؛ تبادکانی، ۱۳۸۲: ۲۸۲؛ بینا، ۱۳۵۴: ۱۳۹). ابوسعید ابوالخیر (د. ۴۴۰ق) در این باره سروده است:

آن را که فنا، شیوه و فقر، آیین است نه کشف یقین، نه معرفت، نه دین
رفت او ز میان، همین خدا ماند «الفقر اذا تمّ هو الله»^۱ این
(ابوالخیر، ۱۳۸۷: ۴۴)

به گفته خرمشاهی «صوفی و درویش و عارف کمابیش مترادفند» (۱۳۶۸: ۱۳۸/۱) و در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، فقر و درویشی و فقیر و درویش نیز به یک معنا به کار رفته است؛ زیرا درویش، فقیر صوفی است؛ از آن روی که بیشتر صوفیه به لحاظ مادی نیز در تنگدستی روزگار می‌گذرانده‌اند (همان: ۱۶۵) و «فقیر، درویشی را گویند که سالک طریق کمال باشد» (همان: ۲۶۴).

به عنوان نمونه، در اشعار زیر از «درویش و درویشی» به جای «فقیر و فقر» استفاده شده است:

روضه خلد برین خلوت درویشان است
مایه محتشمی خدمت درویشان است...
آن که پیشش بنهد تاج تکبر خورشید
کبریایی است که در صحبت درویشان است
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است
(حافظ، ۱۳۷۸: ۳۹)

گفت‌وگو آیینِ درویشی نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم

(همان: ۲۸۷)

هر جان که الهی شود در لامکان پیدا شود

ماری بود ماهی شود از خاک بر کوثر زند...

در فقر درویشی کند بر اختران پیشی کند

خاک درش خاقان بود حلقه درش سنجر زند

(مولوی، ۱۳۸۴: ۲۴۰؛ نیز نک: ۵۶۱ و ۹۲۷؛ همو: ۱۳۸۰، ۲۳۵۲/۱، ۳۷۷۰/۲، ۶۷۸/۳،

۴۲۰-۴۲۵)

با توجه به این گفته‌ها، ارزش فقر و واژگانی که با این اصطلاح، هم‌پوشانی معنایی دارند، نزد عارفان آشکار می‌شود. بسیاری از آنان، آن‌گاه که درباره فقر سخن گفته‌اند، از عبارت مشهور «الفقر فخری» سود برده و آن را سخنی از حضرت رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، دانسته‌اند و بدین دلیل، محدثان نیز درباره این عبارت قلم‌فرسایی نموده‌اند. تاکنون فراز «الفقر فخری» با این رویکرد (واکاوی در متون عرفانی و روایی) بررسی نشده است. از همین‌جا ضرورت بحث نیز روشن می‌شود و اینکه اعتبارسنجی نوشته‌های عارفان درباره سخنان نبوی با توجه به دانش‌های حدیثی آنان است.

بر این اساس، کوشش می‌شود تا به پرسش‌ها و مسأله‌های زیر پاسخ داده شود:

۱- آیا این سخن که در منابع عرفانی از زبان حضرت رسول «ص»، نقل شده، حقیقتاً سخنی از ایشان است؟

۲- دیدگاه محدثان درباره این سخن چیست؟

۳- پیدایی این سخن در متون اسلامی از چه زمانی بوده است و چه عواملی در این فرآیند نقش داشته‌اند؟

۱- منابع عرفانی و ادبی «الفقر فخری»

با توجه به منابع موجود، ظاهراً نخستین کسی که این سخن را از حضرت رسول (ص)، نقل کرده هجویری (د. حدود ۴۷۰ق) است. وی بدون این که آن را سخن حضرت رسول (ص)، معرفی کند، می گوید: «پس خداوند -تعالی- مرفقر را مرتبتی و درجتی بزرگ داده است و مرفقرا را بدان مخصوص گردانیده تا به ترک اسباب ظاهری و باطنی گفته‌اند و بکلیت به مسبب رجوع کرده؛ تا فقر ایشان فخر ایشان گشت» (هجویری، ۱۳۹۰: ۳۰). مصحح کتاب «فقر ایشان فخر ایشان گشت» را، مستفاد از «الفقر فخری» دانسته است (همان: ۶۳۹). از عبارت هجویری دو نکته برمی آید: یا این سخن، آن چنان مشهور بوده که اهل علم آن را سخن نبوی می دانسته -اند و یا این که شهرت چندانی نداشته و دست کم میان عده‌ای خاص، مشهور بوده است. با توجه به مطالبی که در بخش‌های پسین مقاله می آید، احتمال نخست تقویت می شود.

عین القضاة (مق. ۵۲۵ق) در تمهید اصل ثانی، درباره «شرط‌های سالک در راه خدا» می نویسد: «ای عزیز! طالبان از روی صورت بر دو قسم آمدند: طالبان و مطلوبان. طالب آن باشد که حقیقت جوید تا بیابد؛ مطلوب آن باشد که حقیقت، وی را جوید تا بدان انس یابد. انبیا علیهم السلام - با جماعتی از سالکان طالب خدا بودند... این طلب را فقر خوانند، اولش "الفقر فخری" باشد؛ به اصطلاحی دیگر فنا خوانند، انتهای او آن باشد که "اذا تم الفقر فهو الله" نقد وقت شود» (همدانی، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۰).

وی علاوه بر این که در این جا، «فقر» را با «فنا» هم معنا می شمارد، برای فقر و فنا، آغاز و پایانی معرفی می کند که آغازش طلب فقر به عنوان افتخاری بر دیگر موجودات است و پایانش، خداوند. وی در تمهید اصل عاشر نیز از این فقر و فخر و پایانش سخن می گوید و صوفی و زاهد حقیقی را کسی می داند که خداوند او را از

هر چه زشتی و ناپسندی است، پاک گردانیده و به مقام پایانی فقر رسانیده است(همان: ۳۱۳-۳۱۴).

میبدی(د. ۵۳۰ق) «الفقر فخری» را نقل کرده و مُراد از آن را چنین می‌نویسد: «آن است که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی به دین نزدیک گردد»(میبدی، ۱۳۷۱: ۵۹/۱۰).

غزنوی(د. قرن ۶ق) در مقامات احمد جام(د. حدود ۵۳۶ق) هنگام سخن از فقر و فقیری، این سخن را از حضرت رسول، نقل کرده است(غزنوی، ۱۳۴۵: ۳۴۵).
بقلی(د. ۶۰۶ق) این سخن را چنین گزارش می‌کند: «چون در عین خدا، عین را عین شدی، توانگری تو را مسلم شد. چون توانگر شدی، از حق فردانیت جوئی و چون در فرد، فرد شدی، آن‌گاه گویی: "الفقر فخری"»(بقلی، ۱۳۴۴: ۱۱۷ و نیز نک: ۱۷۱، ۲۲۸، ۲۶۲ و ۲۶۵).

نظامی(د. ۶۱۴ق) در یکی از ستایش‌های حضرت رسول «ص» می‌سراید:
آن که از فقر، فخر داشت نه رنج چه حدیثی است فقر و چندان گنج؟
(نظامی، ۱۳۸۹: ۸۴)
عطار(د. ۶۲۷ق) در نثر و نظمش به این سخن اشاره کرده است.(عطار، ۱۳۸۴: ۱۲۲)
جان چو آن حق بُد، آن او نبود جز به درویشی نشان او نبود
پادشاهی بود احمد از ملک او الفقر فخری تا ابد
(عطار، ۱۳۳۸: ۲۲)

ابن عربی(د. ۶۳۸ق) بسیار به مفهوم فقر پرداخته و شاید بتوان گفت یکی از مبانی انسان‌شناسی او بر این اصل اساسی، استوار شده است(به عنوان نمونه نک: ابن عربی: بی تا، ۱/۲۲۸، ۵۶۲ و ۷۳۳؛ ۲/۲۶۳-۲۶۴). وی این سخن را در تفسیر «وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي»: آیا تو را درویش نیافت و توانگرت گردانید؟(ضحی ۸) آورده است: «فَقِيرًا عَدِيمًا فَانِيًا بِالْفَقْرِ الَّذِي هُوَ سِوَا ذِ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ ۲ الَّذِي هُوَ الْفَنَاءُ الْمَحْضُ بَعْدَ الْفَقْرِ الَّذِي هُوَ فَخْرُهُ، أَي: فَنَاءُ الصِّفَاتِ كَمَا قَالَ: "الفقر فخری"» فقیری

مستمند، فانی در فقری که آن فقر، روسیاهی در دو جهان است و همانا فنای محض است بعد از فقری که فخر اوست. این یعنی فنای صفاتی، از این روست که فرمود:
الفقر فخری (همو: ۱۴۲۲: ۴۱۱/۲ - ۴۱۲).

محقق ترمذی (د. ۶۳۸ق) می‌نویسد: «الفقر فخری، فقر آن بود که عاشق را از معشوق فراموشی بلک به جایی رسد که او را غیر او فراموش شود» (محقق ترمذی، ۱۳۷۷: ۲۶).

نجم رازی (د. ۶۴۵ق) پس از ذکر «الفقر فخری» می‌نگارد: «ای محمد! این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی‌کنی و به فقر فخر می‌کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت، و پیشوایی و سروری و نبوت همه هستی است» (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۱۵۶).

شمس تبریزی (د. ۶۴۵ق) این سخن را دیگرگونه آورده است: «آدم و من دونه خَلْفُ لَوَائِي و لَا فَخْرَ، أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ و الْعَجَمِ و لَا فَخْرَ، الْفَقْرُ فَخْرِي؛ آدم و غیر او پشت سرِ رایتِ من اند که فخری نیست؛ من فصیح‌ترین عرب و عجم‌ام که فخری نیست؛ فقر من، فخر من است» (شمس تبریزی، ۱۳۵۶: ۱۸۴).

مولوی نیز به تبع عطار، در نثر و نظم خویش از این سخن، سود جسته است:
کسی که نوبت الفقر فخر زد جانش چه التفات نماید به تاج و تخت و لوا
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۳۳)

نوبت الفقر فخری تا قیامت می‌زنند

تو که داری می‌خور و می‌ده شب و روز ای فقیر
(همان: ۴۲۳)

آن چهره که رشک فخر فقر است با ناخن زشت خویش متراش
(همان: ۴۸۴ و نیز نک: ۷۳۱، ۸۷۲، ۹۲۱، ۱۱۰۸ و ۱۳۰۴)

چون فنانش از فقر پیرایه شود او محمدوار بی‌سایه شود
فقر فخری را فنا پیرایه شد چون زبانه شمع او بی‌سایه شد

(همو، ۱۳۸۰: ۶۷۳-۶۷۲/۵، نیز نک: ۲۳۵۷/۱، ۳۲۸۱/۳ و ۷۱۵/۵)

وی این سخن را به گونه‌های دیگری نیز آورده است: «آدم و من دونه تحت لوائی و لا فخر، الفقر فخری»: آدم و غیر او پشت سرِ رایتِ من اند که فخری نیست، فقر من فخر من است (همو، ۱۳۹۰، ۳۰؛ نیز نک: افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۰۲۶/۲، ۱۰۳۶/۱ و ۱۰۴۰/۱) «انا سید ولد آدم و لا فخر، الفقر فخری»: من برترین فرزندان آدم هستم که فخری نیست؛ فقر من فخر من است (همو، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

سعدی (د. ۶۹۱ق) در گلستان به هنگام داستان جدال سعدی با مدعی دربارهٔ فقیران و توانگران، این سخن را چنین نقل می‌کند: «[مدعی] گفت: نشنیدی که پیغمبر، علیه‌السلام، گفت: "الفقر فخری"؛ گفتم: خاموش باش که اشارت خواجه، علیه‌السلام، به فقر طایفه‌ای است که مرد میدان رضاند و تسلیم تیر قضا» (سعدی، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

بهاء‌الدین ولد (د. ۷۱۲ق)، فرزند مولوی، این حدیث را به گونه‌ای دیگر و شبیه به پدرش گزارش کرده است: «هم نیز مصطفی، علیه‌السلام، می‌فرماید که: "آدم و ما دونه تحت لوائی و لا فخر، الفقر فخری و به افتخر". پس انبیا و مؤمنان را از عهد آدم تا منقرض عالم، رویشان به وی است و از آن فخر ندارد و از این‌رو که رو به فقر دارد، فخر می‌کند. پس فقر بالای همه باشد» (سلطان ولد، ۱۳۶۷: ۲۵۴).

پس از وی، باخزری (د. حدود ۷۲۴ق) می‌نویسد: «چون اضافت طلب اتحادی و استعداد که فرع است از اصل "فَأَحْبَبْتُ" به حضرت عزت کرده شد، طالب و مطلوب و [معدّ و] مستعد و قابل و مقبول و محب و محبوب در وجود نماند، "أَلَا اللهُ الواحد القهار و لا شیء معه فی حضرة غناه عن العالمین". و این مقام فقر اتم است که مفخر محمد است، صلی‌الله‌علیه‌وسلم، ... بقوله "الفقر فخری"» (باخزری، ۱۳۴۵: ۳۷/۲).

همچنین نسفی (د. قرن ۷ق) می‌نویسد: «ای درویش! اگر این مقام بزرگ نبودی، پیغمبر ما -علیه‌السلام- به این مقام فخر نیاوردی و نفرمودی "الفقر فخری" و اگر این مقام به حضرت خدای، بزرگ نبودی، پیغمبر از خدا نخواستی "اللهم احینى مسکیناً و امتنى مسکیناً و احشرنى فى زمرة المساکین"^۳» (نسفی، ۱۳۸۸: ۳۳۰؛ نیز نک: همو: ۱۳۵۹: ۱۰۴).

محققان دیگری که در گستره عرفان به گزارش این سخن کوشیده‌اند، اینان را می‌توان نام برد: اسفراینی (د. ۷۱۷ق) (۱۳۸۳: ۱۲۹)، عزالدین کاشانی (د. ۷۳۵ق) (۱۳۸۵: ۲۶۳)، علاءالدوله سمنانی (د. ۷۳۶ق) (۱۳۶۶: ۱۸۹)، سیدحیدر آملی (د. ۷۸۲ق) در کتابی به نام رسالة الفقر و تحقیق الفخر (۱۴۲۸: ۳۳-۳۲/۱ و نیز نک: ۴۳۱/۲-۴۳۲)، نخشبی (د. قرن ۸ق) (۱۳۶۹: ۱۱۲)، جامی (د. ۸۹۷ق) (۱۳۷۸: ۱/۱۳۴)، وحشی بافقی (د. ۹۹۱ق) (۱۳۴۷: ۱۸۴)، ختمی لاهوری (د. نیمه نخست قرن ۱۱ق) (۱۳۷۴: ۱/۳۹۵)، حقی (د. ۱۳۷ق) (بی‌تا: ۷/۳۳۴، ۴۰۱، ۸/۳۷، ۹/۲۲۹، ۴۳۲ و ۴۳۳)، ملاهادی سبزواری (د. ۱۲۸۹ق) (۱۳۷۷: ۱/۴۸۱، ۳/۳۷۹؛ همو: بی‌تا، ۱/۶۶، ۲/۶۸)، مجذوبعلی شاه همدانی (د. ۱۳۲۸ق) (۱۳۵۱، ۱۶۲) و امام خمینی (س) (د. ۱۴۱۰ق) (۱۴۰۶: ۶۵ و ۹۶؛ همو: ۱۳۷۸: ۸۶ و ۱۲۲).

قصد ما از گزارش این منابع در یک روال تاریخی منظم، نخست کاربرد این سخن در کلام عارفان بود و سپس اشاره به ناموری و زبانزدی آن میان آنان. از آنجا که عارفان پیوسته هدف نقد و اعتراض فقیهان و متشرعه بوده‌اند، استفاده از سخنان نبوی را به عنوان مهر تأییدی بر باورهای خود به کار می‌گرفته‌اند.

شهید مطهری (د. ۱۴۰۰ق) در تفسیر این حدیث می‌نویسد: «بنده نسبت به موجودات دیگر هر چه دارا تر باشد، نسبت به ذات حق فقیرتر است... فقر حضرت رسول (ص) از جهت فقر نسبت به ذات حق است که همین سبب غنای نسبت به دیگر مخلوقات است» (مطهری، ۱۳۶۶: ۱/۲۰۶).

با توجه به آنچه گفته شد، تکرار و آشکارگی این سخن در منابع عرفانی مشخص می‌شود؛ نیز این نکته به دست می‌آید که فقر در این سخن، فقر مالی و دنیوی نیست (نک: نقوی قاینی، بی‌تا: ۱۶۹/۵؛ حکیمی، بی‌تا: ۶۰۴/۴ و ۷۵۳/۶؛ جلالی، ۱۴۲۰: ۲۷۳)، بلکه فقر وجودی انسان به پروردگارش مورد نظر است.

۲- منابع روایی «الفقر فخری»

چنان‌که در بحث پیشین گذشت، منابع و سرچشمه‌های اصلی این سخن از کتاب‌های اهل سنت است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت چنین سخنی، اساساً از آن اهل سنت است. پس باید در بررسی آن، معیارهای حدیثی اهل سنت را در ردّ یا قبول یک حدیث به کار بست. از نظر اهل سنت، حدیثی صحیح است که سندی صحیح داشته باشد؛ یعنی سند، متن حدیث را قابل ردّ یا قبول می‌کند. نخستین مرتبه از حدیث‌های صحیح، آن‌هایی‌اند که بخاری و مسلم انتخاب کرده‌اند. انتخاب این دو، احادیثی را شامل می‌شود که از صحابی بیان شده و این صحابی دارای دو راوی موثق‌اند؛ سپس از هر یک از این دو تابعی، دو راوی مورد اعتماد از طبقه تابع تابعین، حدیث را بیان کرده باشند (نک: حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲: ۴۸-۴۹؛ مقدسی، ۱۹۹۱: ۱۷-۱۸).

این سخن تا آنجا که جست‌وجو شد، در منابع روایی اهل سنت نقل نشده است؛ با وجود این، حاجی خلیفه (د. ۱۰۶۷ق) از کتابی خبر می‌دهد که متأسفانه آن را به دست نیاوردیم: «رسالة فی قوله، علیه الصلاة والسلام، "الفقر فخری" لمولانا احمد بن محمد الشهیر بشیخ‌زاده». (حاجی خلیفه، بی‌تا: ۸۸۰/۱) در منابع شیعی نیز بدون سند ذکر شده است: ابن فهد حلی (د. ۸۴۱ق) (بی‌تا: ۱۱۳)، ابن ابی جمهور (د. حدود ۸۸۰ق) (۱۴۰۳، ۳۹/۱)، طریحی (د. ۱۰۸۵ق) (۱۳۶۲: ۴۴۳/۳)، مجلسی (د. ۱۱۱۱ق) (۱۴۰۳: ۳۰/۶۹، ۳۲ و ۵۵)، جزایری (د. ۱۱۷۳ق) (بی‌تا: ۵۷) و نمازی شاهرودی (د. ۱۴۰۵ق) (۱۴۱۹: ۲۷۲/۸) از جمله شیعیانی‌اند که به نقل این روایت

پرداخته‌اند. چنین می‌نماید که همه این بزرگان از همان منابع حدیثی قرن نهم استفاده کرده باشند.

با توجه به فقدان سند این سخن و نیز معیارهای اهل سنت در رد یا قبول روایات، بسیاری از حدیث‌شناسان اهل سنت، این سخن را روایتی جعلی معرفی کرده‌اند. نخستین کسی که چنین گفته، صغانی (د. ۶۵۰ق) است. (بی‌تا، ۵۲) پس از وی ابن تیمیه (د. ۷۲۸ق) درباره «الفقر فخری و به افتخر» می‌نویسد: «کذب لا یعرف فی شیء من کتب المسلمین المعروفة»: دروغی است که در کتاب‌های نامی مسلمانان چیزی از آن ذکر نشده است (نک: ابن تیمیه، ۱۴۰۸: ۸۹/۵؛ همو: بی‌تا: ۱۱/۱۱۸، ۱۲۳/۱۸).

از دیگر سنّیانی که با نگاه منتقدانه، از جعلی بودن این حدیث، سخن گفته‌اند، می‌توان افراد زیر را نام برد:

— سخاوی (د. ۹۰۲ق) (۱۳۹۹: ۳۰۰)؛ ابن‌دبیع (د. ۹۴۴ق) (۱۴۰۵: ۱۱۳)؛ فتنی (د. ۹۸۶ق) (بی‌تا: ۱۷۸)؛ قاری (د. ۱۰۱۴ق) (بی‌تا: ۱۲۷)؛ همو: ۱۴۰۶: ۲۵۴)؛ کرمی مقدسی (د. ۱۰۳۳ق) (۱۴۱۹: ۱۱۶)؛ غزی عامری (د. ۱۰۶۱ق) (۱۴۱۵: ۳۷۹/۱)؛ عامری (د. ۱۱۴۳ق) (۱۴۱۲: ۱۵۵)؛ عجلونی (د. ۱۱۶۲ق) (۱۴۰۸: ۸۷/۲)؛ کبیر مالکی (د. ۱۲۲۸ق) (۱۴۰۹، ۹۰)؛ شوکانی (د. ۱۲۵۰ق) (۱۴۰۶: ۴۸۰)؛ آلوسی (د. ۱۲۷۰ق) (۱۴۱۵، ۳۱۱/۵، ۲۴۳/۱۴، ۳۸۲/۱۵)؛ بیروتی شافعی (د. ۱۲۷۷ق) (۱۴۱۸: ۱۹۸)؛ مبارکفوری (د. ۱۲۸۲ق) (۱۴۱۰: ۱۷/۷)؛ قاوچی (د. ۱۳۰۵ق) (۱۴۱۵: ۱۳۰)؛ ازهری (د. ۱۳۲۹ق) (۱۴۰۶: ۱۴۴)؛ غماری (معاصر) (بی‌تا: ۵۵).

۳- چگونگی پیدایی این سخن در منابع اسلامی

برخی از آیات قرآن کل آفرینش را نیازمند خداوند، معرفی کرده و از این نیازمندی به فقر تعبیر می‌کند؛ «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»: ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی. (فاطر/۱۵)؛ نیز نک:

محمد/۳۸) این فقر را به فقر وجودی تفسیر کرده و گفته‌اند: «خالق نظریه فقر وجودی، قرآن کریم است» (رودگر، ۱۳۸۴: ۱۴۰). اما فقر و نیازمندی به خداوند، بیشتر در مورد انسان کاربرد دارد؛ زیرا چنان‌که موسی - علیه‌السلام - گفت: «رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٌ»: ای پروردگار من، به آن نعمتی که برایم می‌فرستی نیازمندم (قصص/۲۴).

از منظر آیات قرآنی، اموال و اولاد، نشانه خیر رساندن خداوند به انسان‌ها و وسیله تقرب به حق نیست؛ بلکه گاهی منشأ سرکشی و طغیان هم می‌شود؛ تنها ایمان و عمل صالح نجات‌بخش است: «وَمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ بِالَّتِیْ تَقْرَبُوْنَ عِنْدَنَا زُلْفٰی اِلَّا مَنْ اٰمَنَ وَاَعْمَلَ صٰلِحًا فَاُولٰٓئِکَ لَھُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوْا وَھُمْ فِی الْغُرٰفٰتِ اٰمِنُوْنَ»؛ اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به ما نزدیک سازد، مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، که پاداش اینان به سبب اعمالشان دو برابر است و ایمن در غرفه‌های بهشت هستند (سبأ/۳۷).

«أَ یَحْسِبُوْنَ اَنَّمَا نُمِدُّھُمْ بِهٖ مِنْ مَّالٍ وَبَیْنِنَا نُسَارِعُ لَھُمْ فِی الْخَیْرٰتِ بَلْ لَا یَشْعُرُوْنَ»: آیا می‌پندارند که آن مال و فرزند که ارزانی‌شان می‌داریم، برای آن است که می‌کوشیم خیری به آن‌ها برسانیم؟ نه؛ که آنان در نمی‌یابند (مؤمنون/۵۵-۵۶).

«فَلَا تُعْجِبْکَ اَمْوَالُھُمْ وَاَوْلَادُھُمْ اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَھُمْ بِھَا فِی الْحَیٰةِ الدُّنْیَا وَ تَزْھَقَ اَنْفُسُھُمْ وَھُمْ کٰفِرُوْنَ»: دارایی و فرزندان‌شان تو را به اعجاب نیفکند؛ جز این نیست که خدا می‌خواهد به آن‌ها در این دنیا عذابشان کند و در حالی که هنوز کافرنند جان‌شان برآید (توبه/۵۵).

«کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی. اَنْ رَاَهُ اسْتَغْنٰی»: حقا که آدمی نافرمانی می‌کند؛ هر گاه که خویشتن را بی‌نیاز ببند (علق/۶-۷).

در منابع روایی شیعه و سنی نیز احادیث بسیاری درباره فقر و فقیران نگاشته‌اند؛ به عنوان نمونه در منابع سنی: «باب فضل الفقر» (بخاری، ۱۴۰۱: ۱۷۸/۷-۱۷۹)، «باب

فضل الفقراء» (ابن ماجه، بی تا: ۱۳۷۹/۲؛ هیشمی، ۱۴۰۸: ۱۰/۲۵۸-۲۶۳)، «باب منزلة الفقراء» (ابن ماجه، بی تا: ۱۳۸۰/۲)، «باب مجالسة الفقراء» (همان: ۱۳۸۱/۲)، «باب ما جاء فی فضل الفقر» (ترمذی، ۱۴۰۳: ۷/۴)، «الترغیب فی الفقر و قلة ذات الید» (منذری، ۱۴۰۸: ۴/۱۳۰-۱۵۵)، «محبة الفقر» (شعرانی، ۱۳۹۳: ۵۲۷-۵۳۴)، «فی فضل الفقر و الفقراء» (متقی هندی، ۱۴۰۹: ۶/۴۶۷-۴۷۱) و در منابع شیعی: «مجلس فی ذکر فضل الفقر» (فتال، بی تا: ۴۵۳-۴۵۷)، «فضل الفقر و الفقراء» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱/۶۹-۵)، «فضل الفقراء علی الاغنیاء» (همان: ۴۸/۶۹-۴۹)، «باب فضل الفقر و ستره» (فیض، ۱۴۱۶: ۵/۷۸۹-۷۹۴)، «فی فضل الفقراء المؤمنین و أن محبتهم محبة الله تعالی» (سعادت پرور، ۱۴۱۶: ۱/۲۰۵-۲۰۱)، «مدح الفقر» (محمدی ری شهری، ۱۴۱۶: ۳/۲۴۴۲-۲۴۴۳) و... چنان که از نام این ابواب بر می آید، در روایات مذکور از فقر و درویشی و فقیران و تهیدستان تمجید و تحسین شده است. البته اکثر این روایات، درباره فقر مادی است؛ ولی روایت‌ها نیز به فقر معنوی اشاره دارد یا این که می توان از آن‌ها چنین برداشتی با توجه به مبانی فقه الحدیثی داشت؛ مانند همان حدیث «اللهم احینی مسکینا و...» (نک: باخزری، ۱۳۴۵: ۲/۳۴۱؛ غزنوی، ۱۳۴۵: ۳۴۵؛ نسفی، ۱۳۸۸: ۳۳۰).

از آنچه گفته شد، می توان دریافت که فقر و فقیری، جنبه‌ای ممدوح دارد و جنبه‌ای مذموم (نک: محمدی ری شهری، ۱۴۱۶: ۳/۲۴۴۵-۲۴۴۶). جنبه ممدوح آن روی سوی آفریدگار دارد و جنبه مذموم آن روی سوی آفریدگان. جنبه ممدوح آن در فقیر، صبر و پاکدامنی به همراه دارد: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»: این صدقات از آن بینوایانی است که خود را در طاعت حق محصور کرده‌اند و در طلب قوت ناتوانند و آن چنان در پرده عفافند که هر که حال ایشان نداند پندارد که از توانگرانند. آنان را از

سیمایشان می‌شناسی که به اصرار از کسی چیزی نخواهند؛ و هر مالی که انفاق می‌کنید خدا به آن آگاه است (بقره/۲۷۳).

کسی که «الفقر فخری» را به عنوان سخنی از حضرت رسول «ص»، نقل کرده است؛ با توجه به دیگر روایات که به بخشی از آن‌ها اشاره شد، باکی از نسبت دادن سخنی این چنین به پیامبر «ص»، نداشته است؛ زیرا به گمان او این‌گونه نسبت دادن به ایشان با انگیزه تشویق مردمان به فقر و دوری از مال و حب دنیا، به سود پیامبر «ص»، بوده است و نه به زیان ایشان. این گروه «الکذّابون الصالحون» (یعقوب، ۱۴۲۱: ۳۷۹) بر این باور بوده‌اند که: «نحن نکذب له لا علیه»: ما به سود وی دروغ می‌گوییم نه به زیانش (نووی، ۱۴۰۷: ۱۱۱/۱) و «نحن لم نکذب علیه بل فعلنا لتأييد شريعته»: ما به زیان وی دروغ نمی‌گوییم بلکه آنچه انجام می‌دهیم برای تأیید شریعت اوست (ابن حجر، بی تا: ۱۷۸/۱).

شاید متصوفه، خود به ساختن این روایات - بر اساس روایت‌های مشابه - اقدام نموده باشند؛ چنانکه یکی از انگیزه‌های جعل حدیث را، ساختن حدیث برای استوارسازی عقاید فرقه‌ای بیان نموده‌اند. شعرانی (د. ۹۷۳ق) می‌نویسد: «إِنَّ أَكْثَرَ مَنْ يَقَعُ فِي خِيَانَةِ هَذَا الْعَهْدِ الْمُتَصَوِّفَةُ الَّذِينَ لَا قَدَمَ لَهُمْ فِي الطَّرِيقِ، فَرُبَّمَا رَوَوْا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مَا لَيْسَ مِنْ كَلَامِهِ لِعَدَمِ ذَوْقِهِمْ وَ عَدَمِ فُرْقَانِهِمْ بَيْنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ وَ غَيْرِهَا؛ هَمَانَا بِيَشْتَرِينَ كَسَانِي كَمَا فِي خِيَانَتِ رَأْسِ عَهْدِ أَنْجَامِ دَادَانِدْ، مُتَصَوِّفَةٌ؛ أُنَانُ كَمَا فِي رَاهِ [و سلوک الی الله] نَدَارِنْد. چَه بَسَا از رسول‌الله، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی روایت کنند که سخن ایشان نیست به این دلیل که ذوق و توانایی شناخت کلام نبوت را از کلام دیگران ندارند» (شعرانی، ۱۳۹۳: ۶۵۶).

۴- چند نکته تکمیلی

- نکته یکم

امام رضا، علیه السلام، از حضرت رسول «ص»، روایت کرده که فرمود: «سَيِّدُ طَعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّحْمُ، وَ سَيِّدُ شَرَابِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْمَاءُ، وَ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ؛ برترین خوراک دنیا و آخرت، گوشت و برترین نوشیدنی دنیا و آخرت، آب است» (امام رضا(ع)، ۱۴۰۸: ۵۰).

سند این روایت همان سند نامور سلسله الذهب است که این صحیفه با روایت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» (همان: ۴۰) آغاز می‌شود. روایات این صحیفه به سیزده طریق (نک: همان: ۱۴-۲۵) و هفتاد و شش سند (همو: ۱۴۰۶: ۱۳-۳۹) گزارش شده که معروف‌ترین آنها از حسن بن فضل طبرسی (د. ۵۴۸ق) است و بزرگان بسیاری درستی این روایات را تأیید کرده‌اند. (نک: همان: ۱۴-۱۱؛ میلانی، ۱۴۱۴: ۱۰/۶۴-۶۸) پژوهش‌گر این صحیفه از چهارده نسخه خطی و چاپی برای آماده‌سازی این کتاب سود برده است (نک: امام رضا(ع)، ۱۴۰۶: ۲۶-۳۱) و در یکی از نسخه‌ها که همراه مسند زید بن علی (مق. ۱۲۲ق) در مصر به چاپ رسیده (همان: ۳۱) در انتهای حدیث این عبارت گزارش شده است: «وَالْفَقْرُ فَخْرِي». (همو: ۱۴۰۸: ۱۰۶؛ همو: ۱۴۰۶: ۵۰، پانوش ۹) نیز همین نسخه به طور جداگانه به سال ۱۳۵۳ق در یمن به کوشش عبدالواسع بن یحیی الواسطی به چاپ رسیده است (همو: ۱۴۰۸: ۹). چنین می‌نماید که افزوده شدن این عبارت در این روایت، افزوده نسخه‌نویس باشد؛ زیرا:

۱- این عبارت تنها در یک نسخه موجود است که راویان آن نیز از اهل سنت‌اند. (نک: همو: ۱۴۰۸: ۳۹-۴۰؛ زید بن علی، بی تا: ۴۳۵).

۲- شخصی از محدثان متقدم این عبارت را در گزارش خود نیاورده است؛ به عنوان نمونه چند روایت ذکر می‌شود:

- قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سيد طعام الدنيا والآخرة اللحم، وسيد شراب الدنيا والآخرة الماء (حمیری، ۱۴۱۳: ۱۰۸).

- قال رسول الله سيد طعام الدنيا والآخرة اللحم وسيد شراب الدنيا والآخرة الماء وانا سيد ولد آدم ولا فخر (صدوق، ۱۴۰۴: ۳۸/۲).

دقیقاً همین متن روایت را زمخشری (د. ۵۳۸ق) نیز گزارش نموده است (۱۴۱۲: ۱۸۴-۱۸۵).

همچنین میان محدثان متأخر هم چون علامه مجلسی و حرّ عاملی که به نصّ گرایي در گزارش حدیث و توجه بسیار به نسخه‌های خطی زبانزد شده‌اند، (نک: نصیری، ۱۳۸۵: ۱۵۶ و ۱۷۰) این عبارت نقل نشده و این واقعیت نشان دهنده فقدان آن در نسخه‌های معتبری است که آن بزرگان بدان‌ها استناد کرده‌اند (نک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۸/۶۳ و ۴۵۱؛ حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۲۳/۲۵). با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که این حدیث در متون کهن روایی گزارش نشده است و نمی‌توان این سخن را به معصوم منسوب نمود.

- نکته دوم

چنان‌که نقل کردیم، شمس، مولوی و پسرش این حدیث را به گونه‌ای دیگر روایت کرده‌اند: «آدم و من دونه خلف لوائی ولا فخر؛ انا افصح العرب و العجم ولا فخر؛ الفقر فخری»؛ «آدم و من دونه تحت لوائی و لا فخر؛ الفقر فخری»؛ «انا سید ولد آدم و لا فخر؛ الفقر فخری».

بخش نخست هر یک از این روایات، روایتی است که از حضرت رسول، نقل شده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ... آدم فمن دونه تحت لوائی و لا فخر...» (ابن حنبل، بی تا: ۲۸۱/۱، هیشمی، ۱۴۰۸: ۳۷۲/۱۰)؛ «انا افصح العرب و العجم» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳: ۱۲۰/۴)؛ «انا افصح العرب بید أنى من قریش...»: من فصیح‌ترین عرب‌ها هستم مگر این‌که من از قریشم. (ابن قتیبه، ۱۹۶۹: ۱۳۲؛ طبری، ۱۳۷۸:

(۷۵۱/۲)؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: انا سيد ولد آدم يوم القيامة وأول من ينشق عنه القبر وأول شافع وأول مشفع»: من برترین فرزندان آدم در روز قیامت و نخستین کسی‌ام که قبرش گشوده می‌شود و نخستین شافع و شفاعت کننده‌ام (مسلم، بی تا: ۵۹/۷؛ ابن ماجه، بی تا: ۱۴۴۰/۲؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۲۴۷/۵).

روایت مولوی بسیار شبیه به روایت شمس است و با توجه به دل‌بستگی و دل‌دادگی وی به شمس، شاید مولانا این سخن را از شمس نقل کرده باشد و شاید به دلیل نبود علائم ویرایشی و اشتباه نسخه‌نویسان، فاصله‌ای میان این دو سخن نهاده نشده است. شاید هم مولوی، دانسته و آگاهانه این دو سخن را کنار هم نهاده است در هر دو از فخر و عدم فخر حضرت رسول «ص»، سخن گفته شده است.

- نکته سوم

در منابع عرفانی درباره فقر، روایاتی از حضرت رسول «ص»، نقل شده که برخی، آنها را در تعارض با سخن مورد بحث دانسته و اکثراً از عدم تعارضشان سخن گفته‌اند. جهت تکمیل جستار، ذکر این روایات ضروری می‌نماید:

«الفقر سواد الوجه فی الدارین: فقر روسیاهی در دو جهان است» (بقلی، ۱۳۴۴: ۳۳۳ ترجمه از این کتاب است؛ عراقی، ۱۳۶۳: ۱۱۲؛ سمنانی، ۱۳۶۶: ۱۳۵). «کاد الفقر ان یکون کفراً: خواست درویشی که کفر بود» (قشیری، ۱۳۶۱: ۴۶۰ ترجمه از این کتاب است؛ همدانی، ۱۳۸۹: ۲۰۴ و ۲۱۵؛ عراقی، ۱۳۶۳: ۱۱۳).^۴

بقلی ضمن اعتقاد نداشتن به تعارض میان این سخنان، می‌نویسد: «در وقت رفتن چون حقیقت فقر روی به ایشان نماید، در فقر از فقر خجل شوند. دانند که دعوی فقر پیش فقر در این عالم، از ناتمامی در فقر، سیاه‌روی باشند در آخرت» (بقلی، ۱۳۴۴: ۳۳۳).

لاهیجی (د. ۹۱۲ق) می‌نویسد: «و آنچه فرموده‌اند که "الفقر سواد الوجه فی الدارین" عبارت از آن است که سالک، بالکلیه فانی فی الله شود؛ بحیثیتی که او را در

ظاهر و باطن و دنیا و آخرت وجود نماند و به عدم اصلی راجع گردد» (لاهیجی، ۱۳۸۸: ۸۷؛ نیز نک: تبادکانی، ۱۳۸۲: ۲۸۲؛ سعادت‌پرور، ۱۳۸۷: ۸۴).

مجدوبعلی شاه همدانی این سخن را چنین تفسیر می‌کند: «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاعُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» (بقره/۲۵۶)؛ تا به طاغوت کافر نشوی، ایمان به خدای درست نیاید؛ "کاد الفقر ان یکون کفراً" و تا مدعیان به ایمان همه رقم کفر بر تو نکشند، فقر با فقیر از نقاب بیرون نیاید و جمال خود بدو ننماید» (مجدوبعلی شاه همدانی، ۱۳۵۱: ۱۶۳؛ نیز نک: عطار: ۱۳۳۸: ۳۶۲؛ غزنوی، ۱۳۴۵: ۳۴۵).^۵

اما علاءالدوله سمنانی این سخنان را با هم متعارض شمرده و می‌نویسد: «و در حدیث آمده که "کاد الفقر ان یکون کفراً"؛ هر که این فقر صفت او گردد در هر دو سرای سیاه‌روی باشد؛ نعوذ بالله. پس "الفقر سواد الوجه فی الدارین" در حق او راست باشد؛ چه جماعتی این را تأویل‌ها کرده‌اند، خواسته‌اند که مذموم در کسوت محمود آورند؛ اما نه معنی این است؛ به تکلف حاجت نیست. تکلف جایی کنند که فسادی را از لفظی دفع کنند؛ درین لفظ و معنی روشن، هیچ فسادی نیست» (سمنانی، ۱۳۶۶: ۱۸۹).

آن‌جا که حضرت رسول «ص» می‌فرمایند: «الفقر فخری»، خداوند را غنی مطلق می‌شناسند؛ غنی حقیقی کسی است که غیر از خدا همه را فقیر و خود را تنها محتاج حق ببیند؛ فقر و غنای ظاهری و مادی در این مقام اهمیتی ندارند. احادیثی چون «کاد الفقر ان یکون کفراً» و «الفقر سواد الوجه فی الدارین» هم ناظر به فقر حقیقی است نه ظاهری. اگر کسی دلش فقیر شد؛ یعنی تکیه به خدا نداشت و سرمایه ایمان را از دست داد، منتظر سیاهی چهره و کفر باشد. در این‌جا نیز فقر و غنای ظاهری و مادی جایگاهی ندارد؛ بنابراین تعارضی در احادیث یاد شده نیست.

۴- نتیجه

روایت «الفقر فخری»، سخنی است آشنا برای اهل عرفان و تصوف و علاقمندان به این آموزه‌ها. در کتاب‌های عرفانی بسیاری، این سخن از حضرت رسول «ص»، گزارش شده است و کثیری از عارفان درباره آن سخن گفته، فقر را به عنوان یکی از مقامات عرفان شناسانده و فقری را که در این سخن از آن یاد شده، «فقر معنوی»، «فقر امکانی» یا «فقر ذاتی» تفسیر کرده‌اند. حتی اگر این سخن را به فقر مادی نیز تفسیر کنیم، چندان به بی‌راهه نرفته‌ایم؛ زیرا این مطلب چیزی است که سیره و سنت حضرت رسول «ص»، بر آن گواهی می‌دهد. ساده زیستی، اخلاق کریمانه، سخاوت‌مندی و موارد بسیار دیگر، از جمله این شواهد است.

اما حدیث پژوهان نگاهی دیگرگونه به این سخن دارند. ایشان این سخن را با توجه به معیارهای ردّ و قبول حدیث، از جمله احادیث جعلی دانسته‌اند؛ زیرا در منابع این سخن، سندی برایش ذکر نشده است. با این حال، متن آن را در مقایسه با برخی از آیات و روایات که درباره فضیلت فقر و فقیر رسیده است، می‌توان پذیرفتنی برشمرد و شاید به انگیزه تریب و ترغیب یا تأیید عقاید متصوفه و عارفان ساخته شده باشد.



پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جامی می‌نویسد: «ابوعبدالله دونی را پرسیدند که: فقر چیست؟ گفت: "اسم واقع، فاذا تم فهو الله"، گفت: نامی است افتاده، چون تمام شود، اوست» (جامی، ۱۳۸۶: ۲۷۳).
- ۲- این سخن را از حضرت رسول «ص»، نقل کرده‌اند: «الفقر سواد الوجه فی الدارین» (بقلی، ۱۳۴۴: ۱۴۴، ۳۳۳ و ۳۳۴؛ باخزری، ۱۳۴۵، ۳۸/۲؛ تبادکانی، ۱۳۸۲: ۲۸۲). برخی از حدیث‌شناسان آن را از احادیث جعلی دانسته‌اند (فتنی، بی‌تا، ۱۷۹؛ عجلونی، ۱۴۰۸: ۸۲/۲).

۳- این حدیث را شیعه و سنی از حضرت رسول «ص»، نقل کرده‌اند (نوری، ۱۴۰۸: ۲۰۳/۷؛ ابن ماجه، بی تا: ۱۳۸۱/۲؛ ترمذی، ۱۴۰۳: ۸/۴). حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) این حدیث را «صحیح الاسناد» معرفی کرده است. (بی تا: ۳۲۲/۴).

۴- درباره شرح این سخنان از دیدگاه حدیث‌شناسان نک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹/۶۹-۳۴.

۵- شفیعی کدکنی درباره «کاد الفقر...» چنین نوشته است: «در تفسیر رمزی‌ای که از این سخن منسوب به رسول (ص) می‌شود، نه فقر معنی لغوی خود را دارد، نه کفر» (عطارد، ۱۳۸۳: ۵۶۱). وی مراد از کفر را در زبان عطارد، کفر حقیقی می‌داند که نقطه مقابل اسلام مجازی است (همان؛ نیز نک: ابن منور، ۱۳۶۷: پنجاه- پنجاه‌ویک).



منابع

- قرآن مجید، (۱۳۷۴ش)، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، ج ۴، تهران، سروش.
- ابن ابی جمهور، (۱۴۰۳)، عوالی اللئالی، تحقیق: مجتبی عراقی، ج ۱، قم، چاپخانه سیدالشهداء (ع).
- ابن تیمیه، احمد، (۱۴۰۸)، الفتاوی الکبری، احمد تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، (بی تا)، مجموعه الفتاوی، بی جا، چاپ عبدالرحمن بن قاسم.
- ابن حنبل، احمد، (بی تا)، المسند، بی جا، بیروت، دار صادر.
- ابن دبیب، عبدالرحمان، (۱۴۰۵)، تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی السنة الناس من الحدیث، بی جا، بیروت، دار الکتب العربی.
- ابن عربی، محیی‌الدین، (۱۴۲۲)، تفسیر ابن عربی، تحقیق: عبدالوارث محمد علی، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، (بی تا)، الفتوحات المکیه، بی جا، بیروت، دار صادر.
- ابن فهد حلّی، (بی تا)، عدة الداعی و نجاح الساعی، تحقیق: احمد موحدی قمی، بی جا، قم، مکتبه وجدانی.
- ابن قتیبه دینوری، (۱۹۶۹)، المعارف، تصحیح: ثروت عکاشه، ج ۲، مصر، دار المعارف.
- ابن ماجه قزوینی، (بی تا)، السنن، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، بی جا، بیروت، دارالفکر.
- ابن منور، محمد، (۱۳۶۷)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد تصحیح و تعلیق: محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران، آگاه.
- ابن حجر عسقلانی، (بی تا)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۲، بیروت، دار المعرفه.

- ابوالخیر، ابوسعید، (۱۳۸۷)، رباعیات، مقدمه: منوچهر آدمیت، چ ۳، تهران، شرکت تعاونی کار آفرینان فرهنگ و هنر.
- ازهری، محمد بشیر، (۱۴۰۶)، تحذیر المسلمین من الاحادیث الموضوعه علی سید المرسلین، تحقیق: فواز احمد زمرلی، چ ۱، بیروت، دار الكتاب العربی.
- اسفراینی، نورالدین، (۱۳۸۳)، کاشف الاسرار، به اهتمام: هرمان لندلت، چ ۲، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران-دانشگاه مک گیل و مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها.
- افلاکی، شمس الدین، (۱۳۶۲)، مناقب العارفين، تصحیح: تحسین یازجی، چ ۲، بی جا، دنیای کتاب.
- امام خمینی (س)، (۱۳۷۸)، دیوان، چ ۲۹، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، (۱۴۰۶)، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، چ ۱، تهران، مؤسسه پاسدار اسلام.
- امام رضا(ع)، (۱۴۰۶)، صحیفه الرضا، تحقیق: محمد مهدی نجف، چ ۱، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع).
- _____، (۱۴۰۸)، صحیفه الامام الرضا(ع)، بی جا، قم، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام المهدي(عج).
- آلوسی، شهاب الدین، (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، چ ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- آملی، سیدحیدر، (۱۴۲۸)، تفسیر المحيط الاعظم، تحقیق: سیدمحسن موسوی تبریزی، چ ۴، قم، مؤسسه فرهنگی و نشر نور علی نور.
- باخزری، ابوالمفاخر یحیی، (۱۳۴۵)، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش: ایرج افشار، بی جا، تهران، دانشگاه تهران.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱)، الصحیح، بی جا، بیروت، دار الفکر.
- بقلی، روزبهان، (۱۳۴۴)، شرح شطحیات، تصحیح: هانری کرین، بی جا، تهران، ایرانشناسی انستیتو ایران و فرانسه.
- بیروتی شافعی، محمد بن درویش، (۱۴۱۸)، اسنی المطالب فی احادیث مختلفه المراتب، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، چ ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- بینا، محسن، (۱۳۵۴)، مقامات معنوی(ترجمه و تفسیر منازل السائرین)، محسن چ ۲، تهران، مؤلف.
- تبادکانی، شمس الدین محمد، (۱۳۸۲)، تسنیم المقربین، تصحیح: محمد طباطبایی بهبهانی، چ ۱، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- ترمذی، محمد بن سوره، (۱۴۰۳)، السنن، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، چ ۲، بیروت، دار الفکر.
- جامی، عبدالرحمان، (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح: اعلاخان افصح زاده، چ ۱، تهران، مرکز مطالعات ایرانی.
- _____، (۱۳۸۶)، نجات الانس من حضرات القدس، تصحیح: محمود عابدی، چ ۱، تهران، سخن.
- جزایری، سیدعبدالله، (بی تا)، التحفة السنية فی شرح نخبة المحسنية، نسخه خطی.
- جلالی، سیدمحمدرضا، (۱۴۲۰)، المنهج الرجالی و العمل الرائد فی الموسوعة الرجالية لسید البروجردی، چ ۱، قم، مرکز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی.
- حاجی خلیفه، مصطفی، (بی تا)، كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون، بی چا، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح: محمد قزوینی، قاسم غنی، چ ۱، تهران، مقدس.
- حاکم نیشابوری، (۱۴۲۲)، المدخل الی معرفة کتاب الاکلیل، تحقیق: معزز عبداللطیف الخطیب، چ ۱، دمشق، دار الفحیاء.
- _____، (بی تا)، المستدرک علی الصحیحین، اشراف: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بی - چا، بیروت، دار المعرفة.
- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴)، وسائل الشیعة، چ ۲، قم، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- حقی، اسماعیل، (بی تا)، تفسیر روح البیان، بی چا، بیروت، دار الفکر.
- حکیمی، محمدرضا، محمد حکیمی و علی حکیمی، (بی تا)، الحیاء، ترجمه: احمد آرام، بی چا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حمیری، عبدالله بن جعفر، (۱۴۱۳)، قرب الاسناد، چ ۱، قم، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
- ختمی لاهوری، عبدالرحمان، (۱۳۷۴)، شرح عرفانی غزلهای حافظ، تصحیح: بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، چ ۱، تهران، قطره.
- خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۶۸)، حافظ نامه، چ ۳، تهران، علمی و فرهنگی، سروش.
- رودگر، محمدجواد، (۱۳۸۴)، «فقر وجودی انسان در قرآن با رویکردی فلسفی-عرفانی»، اندیشه-های فلسفی، شماره ۳، صص ۱۳۹-۱۶۰.
- زمخشری، جارالله، (۱۴۱۲)، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، تحقیق: عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

- زید بن علی، (بی تا)، مسند زید بن علی، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاة.
- سخاوی، شمس الدین، (۱۳۹۹)، المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی اللسنة، تحقیق: عبدالله محمد صدیق، چ ۱، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۹ق، ۱۹۷۹م.
- سراج، ابونصر، (۱۹۱۴)، اللع، تصحیح: رینولد نیکلسون، جهان، تهران.
- سعادت پرور، علی، (۱۳۸۷)، شرحی بر گلشن راز شیخ محمود شبستری: تقریر بیانات شفاهی علامه سید محمد حسین طباطبایی، چ ۴، تهران، احیاء کتاب.
- _____، (۱۴۱۶)، سر الاسراء فی شرح حدیث المعراج، چ ۱، قم، مکتبه التشیع.
- سعدی، مصلح بن عبدالله، (۱۳۷۹)، کلیات، تصحیح: محمد علی فروغی، چ ۱۱، تهران، امیرکبیر.
- سلطان ولد، (۱۳۶۷)، معارف، به کوشش: نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران، مولی.
- سمنانی، علاء الدوله، (۱۳۶۶)، چهل مجلس (رساله اقبالیه)، تصحیح: نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران، ادیب.
- شعرانی، عبدالوهاب، (۱۳۹۳)، العهود المحمدیه، چ ۲، مصر، شركة مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبي و اولاده.
- شمس تبریزی، (۱۳۵۶)، مقالات، تصحیح: محمد علی موحد، بی چا، تهران، دانشگاه صنعتی شریف.
- شوکانی، محمد، (۱۴۰۶)، الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه، تحقیق: محمد عبدالرحمن عوض، چ ۱، بیروت، دار الکتب العربی.
- صدوق، محمد بن علی، (۱۴۰۴)، عیون اخبار الرضا(ع)، شیخ تحقیق: شیخ حسین اعلمی، بی چا، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، فاطمه، و فیروزه صادق زاده دربان، (۱۳۸۹)، «بررسی مفهوم فقر در آرای عرفانی امام خمینی»، پژوهشنامه متین، شماره ۶۴، صص ۹۱-۱۰۲.
- طبری، ابن جریر، (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، ترجمه منسوب به ابوعلی بلعمی، تصحیح: محمد روشن، چ ۲، تهران، سروش.
- طریحی، فخرالدین، (۱۳۶۲)، مجمع البحرین، چ ۲، تهران، مرتضوی.
- عابدی، محمود، (۱۳۸۶)، «دولت فقر»، آیینة میراث، شماره ۳۸، صص ۷-۱۴.
- عامری، احمد، (۱۴۱۲)، الجدل الحثیث فی بیان ما لیس بحدیث، احمد تحقیق: شاکر عبدالله ابوزید، چ ۱، ریاض، دار الراية.
- عجلونی، اسماعیل، (۱۴۰۸)، كشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنة الناس، چ ۳، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- عراقی، فخرالدین، (۱۳۶۳)، لمعات، تصحیح: محمد خواجوی، بی چا، تهران، مولی.

- عطار، فریدالدین، (۱۳۳۸)، مصیبت نامه، تصحیح: نورانی وصال، بی‌چا، تهران، زوار.
- _____ (۱۳۸۳)، منطق الطیر، تصحیح و تعلیق: محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۴)، تذکرة الاولیاء، تصحیح: رینولد نیکلسون، چ ۱، علم، تهران.
- _____ (بی‌تا)، منطق الطیر، تصحیح: علی کوچکی، چ ۱، بی‌جا، مهتاب، بی‌تا.
- غزنوی، سدیدالدین، (۱۳۴۵)، مقامات ژنده پیل (احمد جام)، به کوشش: حشمت‌الله مؤید سنندجی، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- غزی عامری، نجم‌الدین، (۱۴۱۵)، اتقان ما یحسن من الاخبار الدائرة علی اللسن، تحقیق: خلیل بن محمد عربی، چ ۱، قاهره، الفاروق الحدیث.
- غماری، عبدالعزیز، (بی‌تا)، التهانی فی التعقیب علی موضوعات الصغانی، بی‌چا، قاهره، دار الانصار.
- فتال‌نیشابوری، محمد، (بی‌تا)، روضة الواعظین، تحقیق: محمدهدی سیدحسن خراسان، بی‌چا، قم، منشورات الشریف الرضی.
- فتنی، محمدطاهر، (بی‌تا)، تذکرة الموضوعات، بی‌جا، بی‌تا.
- فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۶)، الوافی، چ ۱، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (ع) العامة.
- قاری، ملاعلی، (۱۴۰۶)، الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة، ملاعلی تحقیق: محمدرضا صباغ، چ ۲، بیروت، المکتب الاسلامی.
- _____ (بی‌تا)، المصنوع فی معرفة الحدیث الموضوع، تحقیق: عبدالفتاح ابوغدة، بی‌جا، حلب، مکتبه المطبوعات الاسلامیة.
- قاشانی، عبدالرزاق، (۱۴۲۵)، لطائف الاعلام فی اشارات اهل المرام، تحقیق: عاصم ابراهیم کتالی، چ ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- قاقوچی، محمد، (۱۴۱۵)، اللؤلؤ المرصوع فیما لاصل له او بأصله موضوع، تحقیق: فواز احمد زمرلی، چ ۱، بیروت، دار البشائر الاسلامیة.
- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۶۱)، رساله قشیریة، ترجمه ابوعلی عثمانی، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۸۵)، شرح منازل السائرین، بی‌چا، قم، بیدار.
- کاشانی، عزالدین، (۱۳۸۵)، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، تصحیح: عفت کرباسی، محمدرضا برزگرخالقی، چ ۲، تهران، زوار.

- کبیرمالکی، محمدامیر، (۱۴۰۹)، النخبة البهية فی الاحادیث المکذوبة علی خیر البرية، تحقیق: زهیر شایوش، ج ۱، بیروت، المکتب الاسلامی.
- کرمی مقدسی، (۱۴۱۹)، الفوائد الموضوعة فی الاحادیث الموضوعة، تحقیق: محمد بن لطفی صباغ، ج ۳، ریاض، دار الوراق.
- لاهیجی، شمس‌الدین، (۱۳۸۸)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح: محمدرضا برزگرخالقی، عفت کرباسی، ج ۸، تهران، زوار.
- مبارکفوری، عبدالرحمان، (۱۴۱۰)، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- متقی هندی، علی، (۱۴۰۹)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علی تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بی‌جا، بیروت، مؤسسة الرسالة.
- مجذوبعلی شاه همدانی، (۱۳۵۱)، مراحل السالکین، به سعی: جواد نوربخش، ج ۱، تهران، خانقاه نعمت‌اللهی.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق) بحارالانوار، ج ۳، بیروت، مؤسسة الوفاء.
- محقق ترمذی، (۱۳۷۷)، معارف، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- محمدی ری‌شهری، محمد، (۱۴۱۶)، میزان الحکمة، محمد ج ۱، قم، دار الحدیث.
- مسلم بن حجاج نیشابوری، (بی‌تا)، الصحیح، بی‌جا، بیروت، دار الفکر.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی (درس‌های اسفار)، ج ۱، تهران، حکمت.
- مقدسی، محمد بن طاهر، (۱۹۹۱)، شروط الائمة الستة، بی‌جا، قاهره، مکتبة القدسی.
- ملاحادی سبزواری، (۱۳۷۷)، شرح مثنوی، به کوشش: مصطفی بروجرودی، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملاحادی سبزواری، (بی‌تا)، شرح الاسماء الحسنی، بی‌جا، قم، منشورات مکتبة بصیرتی.
- منذری، عبدالعظیم، (۱۴۰۸)، الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف، تحقیق: مصطفی محمد عماره، بی‌جا، بیروت، دار الفکر.
- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۸۰)، مثنوی معنوی، تصحیح: قوام‌الدین خرمشاهی، ج ۵، تهران، دوستان.
- _____، (۱۳۸۴)، کلیات شمس تبریز، تصحیح: بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۱، تهران، شقایق.
- _____، (۱۳۹۰)، مجالس سبعة، تصحیح: توفیق هاشم‌پور سبحانی، ج ۴، تهران، کیهان.

- میدی، رشیدالدین، (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عدة الأبرار، تصحیح: علی اصغر حکمت، چ ۵، تهران، امیرکبیر.
- میلانی، سید علی حسینی، (۱۴۱۴)، نفحات الأزهار، چ ۱، بی جا، مؤلف.
- نجم‌الدین رازی، (۱۳۵۲)، مرصاد العباد، تصحیح: محمدامین ریاحی، بی جا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نخشبی، ضیاءالدین، (۱۳۶۹)، سلک السلوک، تصحیح: غلامعلی آریا، چ ۱، تهران، زوار.
- نسفی، عزیزالدین، (۱۳۵۹)، کشف الحقایق، به اهتمام: احمد مهدوی دامغانی، چ ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____، (۱۳۸۸)، کتاب الانسان الكامل، تصحیح: ماریژان موله، چ ۹، تهران، طهوری و انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران.
- نصیری، علی، (۱۳۸۵)، آشنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت، چ ۱، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
- نظامی، جمال‌الدین، (۱۳۸۹)، هفت پیکر، تصحیح: بهروز ثروتیان، چ ۲، تهران، امیرکبیر.
- نقوی قاینی، محمدتقی، (بی تا)، مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغة، بی جا، بی جا، مؤلف.
- نمازی شاهرودی، علی، (۱۴۱۹)، مستدرک سفینه البحار، تحقیق: حسن ابن علی نمازی، بی جا، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چ ۲، بیروت، مؤسسه آل‌البیت (ع) لإحياء التراث.
- نوری، محیی‌الدین، (۱۴۰۷)، شرح صحیح مسلم، بی جا، بیروت، دار الكتاب العربی.
- وحشی بافقی، (۱۳۴۷)، دیوان، تصحیح: حسین نخعی، چ ۳، تهران، امیرکبیر.
- هجویری، ابوالحسن، (۱۳۹۰)، کشف المحجوب، تصحیح: محمود عابدی، چ ۷، تهران، سروش.
- همدانی، عین‌القضات، (۱۳۸۹)، تمهیدات، تصحیح: عقیف‌عسیران، چ ۸، تهران، منوچهری.
- هیثمی، نورالدین، (۱۴۰۸)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بی جا، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- یعقوب، احمدحسین، (۱۴۲۱)، أین سنة الرسول و ماذا فعلوا بها؟، چ ۱، بیروت، الدار الاسلامیة.